

Assessing Validity of Conflict Resolution Rules of Islamic Countries in Personal Status: Comparative Study of Islamic Denominators

Mohammad Taqi Moradi^{1*}, Saeed Mahjoob²,
Sajjad Ranjbar Dafchahi³

- 1- PHD student, department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, University of Qom, Qom, Iran.
- 2- Assistant Professor, Department of Private Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran.
- 3- PhD student, Department of Public International Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran.

Received Date: 2024/02/29

Accepted Date: 2024/06/05

Abstract

The conflict resolution rules of Islamic countries assign personal status disputes, wherein an alien element is involved, to the state of the relevant party, and according to them, foreign nationals residing in the territory of each of the Islamic countries are subject to the laws of their respective states in terms of issues related to personal status. Using descriptive-analytical method, this paper assesses the validity of the conflict resolution rules in personal status from the perspective of Islamic denominations' jurisprudence. In conclusion, from the point of view of Islamic jurisprudence based on the consensus of the jurists of Islamic denominations, citing several verses of the Qur'an about the necessity of judging according to what God has revealed, the only reliable source for judging and resolving conflicts between claims is just and right-oriented rulings of the Islamic Shari'a. Therefore, it is not permissible to refer the dispute of Muslim people who are subject to a non-Islamic country to a non-Islamic court, but Muslim disputes must be resolved according to Islamic rules, as referring to a non-Islamic ruling is equated with referring to Tūghout (falsehood). Consequently, it makes no sense to refer a Muslim's appeal to an Islamic court to a non-Muslim judge and, as a result, to non-Islamic rulings. This is a big flaw in the civil law of Islamic countries. According to Islam, the true boundary for ruling laws is the belief arising from Divine law. Therefore, people's religion should be taken into consideration in determining the competent court; For beyond concepts such as citizenship and residency, the religious belief of individuals determines the law governing their relations.

Keywords: Conflict, Conflict Resolution, Islamic Countries, Personal Status, Islamic Denominations.

Email: sd.mahjoob@gmail.com

اعتبارسنجی قواعد حل تعارض کشورهای اسلامی در احوال شخصیه: مطالعه تطبیقی مذاهب اسلامی

محمد تقی مرادی^{۱*}، سعید محجوب^۲، سجاد رنجبر
دافچاهی^۳

- ۱- دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران.
- ۲- استادیار، گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران.
- ۳- دانشجوی دکتری، گروه حقوق بین الملل عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران.

دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۱۰

پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۳/۱۶

چکیده

قواعد حل تعارض کشورهای اسلامی، دعوای مربوط به دسته احوال شخصیه را که یک عنصر بیگانه در آن حضور دارد، به دولت متبوع طرف مربوط دانسته و طبق آن‌ها، اتباع خارجه مقیم در خاک هر کدام از کشورهای اسلامی از حیث مسائل مربوطه به احوال شخصیه و اهلیت خود، مطیع قوانین دولت متبوع خود خواهند بود. در این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی به سنجش اعتبار قواعد حل تعارض کشورهای اسلامی در احوال شخصیه از منظر فقه مذاهب پرداخته شده است. نتیجه تحقیق آن است که از منظر فقه اسلامی و مستند به اتفاق آرای فقهای مذاهب با استناد با آیات متعددی از قرآن مبنی بر لزوم قضاوت مطابق ما أنزل الله، تنها منبع معتبر برای قضاوت و حل نزاع بین دعوای، احکام عادلانه و حق‌محور شریعت اسلام است. پس ارجاع نزاع افراد مسلمان که تابع کشور غیر اسلامی‌اند، به دادگاه غیر اسلامی، جایز نیست و ترافع مسلمین باید طبق احکام اسلامی حل و فصل شود؛ زیرا ارجاع به حکم غیر اسلامی، ارجاع به طاغوت است. از این‌رو، معنایی ندارد ترافع یک مسلمان به دادگاه اسلامی به قاضی غیرمسلمان و به تبع آن، به احکام غیر اسلامی ارجاع داده شود. این نقیصه، ایرادی بزرگ در قانون مدنی کشورهای اسلامی است. از نظر اسلام، مرز حقیقی برای حاکمیت قوانین، مرزهای اعتقادی برخاسته از قوانین آسمانی است. از این‌رو، باید دین افراد در تعیین دادگاه صالح، مدنظر قرار بگیرد؛ چراکه فراتر و بیشتر از مفاهیمی چون تابعیت و اقامت، اعتقاد دینی افراد، قانون حاکم بر روابط آن‌ها را مشخص می‌کند.

واژگان کلیدی: تعارض، حل تعارض، کشورهای اسلامی، احوال شخصیه، مذاهب اسلامی.

* نویسنده مسئول

مقدمه

مواد موجود در قوانین مدنی به دو دسته تقسیم می‌شود: قواعد مادی و قواعد حل تعارض که فقط منبع حل دعوا را مشخص می‌کند. این دسته از قوانین، فقط تعارض بین قانون دادگاه محل طرح دعوا و قانون محلی دو طرف دعوا را حل می‌کند که در حقوق بین‌الملل خصوصی از آن سخن به میان می‌آید. همان‌طور که مقررات داخلی، وضع و به مرحله اجرا می‌رسد، قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی هم توسط حکومت هر دولتی تعیین و اجرا می‌شود. از این رو، حل تعارض بین قوانین در هر کشوری، با قواعد مقرر شده توسط همان کشور صورت می‌گیرد. در نتیجه، تعارض قوانین، هر کشوری، قواعد مخصوص به خود را دارد (نصیری، ۱۳۹۴، ۱۷۱).

قواعد حل تعارض که در صورت حضور عنصر خارجی، مطرح شده و به کار می‌روند، به صورت کلی، نزاعی را که عنصر بیگانه در آن حضور دارد، به دولت متبوع خود حواله داده‌اند، بدون این‌که به دین آن‌ها توجهی کرده باشد؛ یعنی قاضی نباید در این نزاع‌ها طبق قانون کشور اسلامی حکم صادر کند، هر چند طرفین نزاع، دو فرد مسلمان باشند که تابعیت یک کشور غیر اسلامی، مثل انگلیس را دارند. در ماده ۱۱ ق.م. مصر و بند ۱ ماده ۱۲ ق.م. سوریه که یک قاعده حل تعارض است بیان می‌دارد: «وضعیت مدنی افراد و اهلیت آن‌ها تابع قانون دولتی است که تابعیت آن‌ها به آن تعلق دارند». در ماده ۱۳ ق.م. مصر و ماده ۱۴ ق.م. سوریه درباره ازدواج و طلاق آمده است: «۱- قانون دولتی که شوهر در زمان عقد به آن تعلق دارد در مورد آثار ناشی از عقد نکاح از جمله تأثیر مالی جاری است؛ ۲- در مورد طلاق، قانون دولتی که شوهر در زمان طلاق متعلق به آن است و قانون دولتی که شوهر در زمان اقامه دعوی به آن تعلق دارد، در مورد طلاق و جدایی جاری است». در ماده ۱۷ قانون مدنی افغانستان که بر پایه فقه حنفی نوشته شده، آمده است: «در مورد تثبیت احوال مدنی و اهلیت اشخاص، قانون دولت متبوعه آن‌ها تطبیق می‌گردد». در ماده ۱۹ نیز درباره ازدواج آمده است: «در مورد شرایط موضوعی صحت ازدواج، قوانین متبوعه هر یک از زوجین تطبیق می‌گردد و در شرایط شکلی ازدواج،

احکام قانون مملکتی رعایت می‌گردد که ازدواج در آن صورت گرفته است». البته لازم به یادآوری است که در حقوق عمومی به لحاظ پیوند کلی قضایای آن با مسأله نظم عمومی داخلی، توسل به این شیوه جایز شناخته نشده و در انواع حقوق عمومی، اصل سرزمینی بودن قانون، حاکم است. از این رو، اجرای قانون بیگانه برای دولت‌ها در سرزمین تحت حاکمیت آن‌ها قابل تحمل نیست (سلجوقی، ۱۳۸۸، ۲۷).

جهت اجرای قاعده حل تعارض و اعطای آثار حق ادعا شده، باید به تأثیر بین‌المللی حق هم توجه کرد که از آن به تعارض متحرک^۱ یاد می‌شود. برای نمونه، هرگاه اثبات نسب غیر مشروع در کشوری اجازه داده شده و شخصی، انتساب خود به پدر طبیعی‌اش را در آن کشور اثبات کرده باشد، اگر بعداً با استناد به همان حکم در کشوری اسلامی مثل ایران از پدر طبیعی خود، تقاضای نفقه کند دادگاه ایران به مقوله صحت نسب طبیعی در حق طرفین ورود نکرده و حق ایجاد شده را محترم می‌شمارد. در نتیجه حکم به وجوب نفقه می‌کند، هرچند اثبات نسب طبق قانون ایران ممکن نباشد (نصیری، ۱۳۹۰، ۱۷۳ و ۱۷۴).

روشن است که در این مقوله به دین طرفین دعوا هیچ توجهی نشده است. از این رو، اگر طرفین دارای نسب طبیعی، که مقیم و تابع یک کشور غیرمسلمان هستند، مسلمان بوده و تولد، نتیجه عمل زناشویی نامشروع باشد، دادگاه کشور اسلامی باید به لزوم پرداخت نفقه و همچنین توارث حکم کند. روشن است که این امر، خلاف صریح فقه اسلامی است که قاضی را به حکم کردن مطابق با احکام قرآن و سنت نبوی مکلف کرده است. فقها در حل نزاع ارث دو مجوسی نیز سبب فاسد را باعث توارث نمی‌دانند؛ زیرا طبق آیات قرآنی (مائده / ۴۲ و ۴۹؛ کهف / ۲۹)، باید طبق «ما انزل الله» و حق، قضاوت شود. فاسد، نه «ما انزل الله» است و نه حق (شهید ثانی، ۱۴۴۲، ۳۶۸/۴).

در برخی موارد، افراد به خاطر ترس از قدرت مستکبران و سرمایه‌داران یا طمع دنیوی و انگیزه‌های مادی و سیاسی و جلب رضایت توده‌های مردم، دنبال تغییر و تحریف قوانین الهی و خروج از احکام

^۱. Droit positif.

آسمانی در مقام عمل هستند. این طمع، همان است که امروزه برخی دولت‌های اسلامی برای برخورداری از وام‌های سازمان‌های بین‌المللی پولی، ورزشی، بهداشتی و ...، به راحتی احکام الهی را در ورزشگاه‌ها و ... زیر پا می‌گذارند. بی‌توجهی قواعد حل تعارض به احکام فقه اسلام در حالی است که قانون مدنی ایران و سایر کشورهای اسلامی در واقع، در بردارنده‌ی حقوق اسلام بوده و قانون مدنی ایران منطبق با فقه امامیه و قانون مدنی بیشتر کشورهای اسلامی منطبق با فقه اهل سنت نگاشته شده است.

چالش اصلی این نوشتار این است که آیا احاله‌ی نزاع و ترافع دعوی دو فرد مسلمان به قانون یک کشور غیرمسلمان از منظر فقه اسلامی درست است یا نه؟ این اشکال در تعارض متحرک نیز وجود دارد؛ زیرا مرحله تشکیل حق، فقط با قوانین دولت صالح ارزیابی می‌شود تا آثار حق برآورد شود. حال اگر دو نفر مسلمان طبق قانون کشوری مثل انگلیس، عقد نکاح صحیحی که خلاف آیین اسلام است، بسته باشند، قواعد حل تعارض متحرک، اصولاً این حق را محترم می‌شمارند. سوال اینجاست که آیا این رویکرد، با احکام و فقه مذاهب اسلامی منطبق است؟

طبق بررسی‌های صورت گرفته، نوشتار مذکور در نقد قواعد حل تعارض کشورهای اسلامی از منظر فقه مقارن، هیچ پیشینه‌ی پژوهشی مستقلی ندارد. برخی از نوشته‌های پیشین که ناظر به این موضوع است عبارت‌اند از: ۱. مقاله پژوهشی «تعارض قوانین در فقه و حقوق اسلام از انکار تا اثبات» نوشته مصطفی دانش‌پژوه پیرامون اثبات وجود تعارض قوانین در فقه، مجله فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۴۶ (۱)، ۱۳۹۲؛ ۲. مقاله کنفرانسی «بررسی تطبیقی تعارض قوانین حاکم بر ازدواج و طلاق در فقه مقارن و حقوق بین‌الملل خصوصی»، دومین کنگره بین‌المللی تحقیقات بین‌رشته‌ای در علوم انسانی اسلامی، فقه، حقوق و روانشناسی، ۱۳۹۹.

در این نوشتار ضمن بیان مفاهیم قواعد حل تعارض و دسته احوال شخصیه که از عناصر اصلی حقوق بین‌الملل خصوصی هستند، ابتدا رویکرد فقهای امامیه و سپس رویکرد فقهای اهل سنت در حل

نزاع بین مسلمین بررسی می‌شود تا میزان انطباق قواعد حل تعارض کشورهای اسلامی با فقه اسلام سنجیده شود تا امکان نتیجه‌گیری میسر گردد.

۱. مفهوم‌شناسی

در حقوق بین‌الملل خصوصی، از اصول حل نزاع در صورت وجود عنصر خارجی بحث می‌شود. عمده این اصول هم چارچوب تعیین قانون صالح در حل نزاع مربوط به عناصر خارجی است. برای تعیین قانون صالح، قواعد حل تعارض و دسته ارتباطها باید تبیین شود.

۱-۱. قواعد حل تعارض: زمانی که یک رابطه خصوصی به واسطه دخالت دو یا چند عامل خارجی با قوانین دو یا چند کشور ارتباط پیدا می‌کند، تعارض قوانین پیش می‌آید (سلجوقی، ۱۳۸۸، ۲۷). با این توضیح که اگر یک رابطه حقوقی تنها به یک کشور مربوط شود چنان‌که مسأله ازدواج دو نفر از اتباع ایران مطرح باشد و محل انعقاد عقد نیز در ایران باشد، این رابطه حقوقی، تابع حقوق داخلی خواهد بود؛ چراکه هیچ عامل خارجی در آن دخالت ندارد؛ اما همین که یک عامل خارجی در یک رابطه حقوقی دخالت داشته باشد، چنان‌که محل انعقاد عقد در خارج ایران باشد در این صورت با مسأله تعارض قوانین مواجه خواهیم بود (سلجوقی، ۱۳۸۸، ۲۰۸).

در چنین مواردی باید تشخیص داد قانون کدام‌یک از این کشورها، بر رابطه حقوقی مورد نظر صالح بوده و حکومت خواهد کرد. برای حل این مشکل در قانون مدنی، قواعد حل تعارض عنوان شده است. این دسته از قوانین، در حل دعوا، هیچ دخالتی نمی‌کند و با مشخص کردن منبع حل دعوا، فقط تعارض بین قانون دادگاه محل طرح دعوا و قانون محلی دو طرف دعوا را حل می‌کند، مثلاً در مورد دعوی ارث، مشخص می‌کند که قانون ایران حاکم است یا قانون کشور دیگر. قواعد حل تعارض در کنار قواعد مادی مثل قوانین نکاح، طلاق و ارث که به‌طور مستقیم، دعوا را حل می‌کند، سیستم حقوقی هر کشوری را تشکیل می‌دهند.

برای حل تعارض قوانین، دو دوش وجود دارد: روش اصولی یا جزمی؛ ۲. روش حقوقی یا انتخاب‌انساب. در روش جزمی، برای تعیین قاعده حل تعارض، ابتدا یک عقیده اصلی و جزمی مورد قبول قرار

گرفته و نظریات کلی بر پایه آن عقیده اصلی بنا می‌شود. سپس در هر دعوی حقوقی، احکام خاص از آن نظریه کلی استنتاج می‌گردد. در انتخاب انسب برخلاف روش اصولی، یک فرضیه یا اصل مسلم وجود ندارد، بلکه در هر مورد برای تعیین قاعده حل تعارض صرفاً از لحاظ علمی و نظری راه‌حلی را که مناسب‌تر است انتخاب می‌کنند (نصیری، ۱۳۹۴، ۱۴۵-۱۴۶).

۱-۲. دسته احوال شخصیه: برای تشخیص قانون صالح در حل دعوا، ابتدا باید نزاع مطرح شده را توصیف حقوقی کرد. توصیف، عبارت از تشخیص نوع امر حقوقی است که یک قاعده حقوق بین‌المللی باید نسبت به آن اجرا گردد (نصیری، ۱۳۹۴، ۷۷). توصیف حقوقی، یعنی بیان ماهیت حقوقی متنازع فیه، مثلاً آرث در حقوق ایران، در دسته احوال شخصیه قرار دارد (ماده ۷ ق.م)، ولی در حقوق فرانسه، در دسته اموال. توصیف، بیان اموری است که قبل از تمسک به ماده قانونی، زوایای حقوقی را مشخص می‌کند. به عبارتی، توصیف حقوقی یعنی قالب حقوقی ساختن. هر قاضی برای صدور حکم، این مراحل را به ترتیب طی می‌کند: توصیف حقوقی، استناد به ماده قانونی و صدور حکم.

دسته ارتباط، برای کلی کردن قواعد حل تعارض ساخته شده است. هر توصیف حقوقی، به دنبال کشف دسته‌های ارتباط است (الماسی، ۱۳۸۷، ۳۳). از این رو، می‌توان گفت: تشخیص این‌که رابطه حقوقی، در کدام دسته قرار می‌گیرد، توصیف است. این دسته‌ها عبارت‌اند از: ۱. احوال شخصیه (نکاح، طلاق، آرث و ...); ۲. قراردادهای (اعمال حقوقی); ۳. اموال. احوال شخصیه در اصطلاح با توجه به مصادیق مورد اتفاق آن، مانند نکاح، طلاق و ابوت و بنوت، عبارت است از عناوینی که سبب ظهور یا وجود ویژگی و حالتی در شخص نسبت به شخص دیگر می‌شود که اثر قانونی بر آن مترتب شده است، مانند ازدواج که موجب تحقق حالت شوهر بودن مرد نسبت به زن و همسر بودن زن نسبت به مرد می‌شود و قانون نیز برای این نسبت، اثری مترتب نموده است (باریکلو، ۱۳۸۷، ۲۷). دیوان عالی مصر نیز در تعریف احوال شخصیه گفته است: «مجموعه‌ای است از صفات طبیعی یا خانوادگی که از میزات

انسان از غیرش است و قانون بر آن، ترتیب اثر می‌دهد، مثل این‌که شخص، مرد است یا زن، مجرد است یا متأهل یا مطلقه، ولد مشروع است یا نامشروع، واجد اهلیت است یا به‌دلیل صغر سن، جنون و سفه، فاقد آن» (عزمی بکری، ۱۹۹۹، ۱۴/۱).

با مشخص شدن دسته ارتباط هر نزاع با توجه به توصیف حقوقی صورت گرفته، قاعده حل تعارض آن نیز مشخص می‌شود، مثل توصیف طلاق و انطباق آن با دسته احوال شخصیه، تا ماده ۷ ق.م ایران قابل تمسک باشد. در واقع، توصیف یعنی تشخیص موضوعاتی که داخل احوال شخصیه است. از این رو، در نزاع مربوط به طلاق، که جزو احوال شخصیه است، قانون دولت متبوع طرفین حاکم خواهد بود (ماده ۷ ق.م ایران و ماده ۱۹ ق.م عراق)، ولی — مثلاً — قانون انگلیس، آن را تابع اقامتگاه طرفین می‌داند (نصیری، ۱۳۹۴، ۱۷۷).

۲. رویکرد فقهای امامیه در حل نزاع دعاوی مسلمین

قانون مدنی ایران بر پایه فقه امامیه نوشته شده است. این قانون در صورت حضور عنصر خارجی، بدون توجه به دین افراد، نزاع را به دولت متبوع طرف دعوا ارجاع داده است (مواد ۶ و ۷ ق.م ایران). این درحالی است که فقهای امامیه معتقدند طبق توحید حاکمیت، حکومت، مخصوص پروردگار است. همین امر سبب می‌شود که داوری و قضا نیز از آن او و از آن کسانی باشد که او داوری آن‌ها را مجاز شمرده است. بنابراین در احکام قضایی، حکم و فرمانی قابل قبول است که به اذن پروردگار بوده و مشروعیت خود را از ناحیه او کسب کند و رنگ الهی به خود بگیرد.

فقهای امامیه بیان داشته‌اند که بررسی دعاوی مسلمانان بر عهده دادگاه اسلامی است و کفار، صلاحیت قضاوت در این مورد را ندارند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۵۹/۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۹، ۴۲۱/۳؛ نجفی، ۱۳۶۲، ۱۲/۴۰). همچنین اگر یک طرف دعوی، مسلمان و طرف دیگر کافر باشد، باید دادگاه اسلامی آن را بررسی کرده و طبق موازین اسلام، حکم کند (نجفی، ۱۳۶۲، ۳۱۹/۲۱؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۴۵۹/۳). این امر از باب وجوب دفع ظلم، امر به معروف، قضاوت مطابق عدل و ... واجب دانسته شده است (نجفی، ۱۳۶۲، ۳۱۹/۲۱). اصل ۴ قانون اساسی نیز مقرر داشته است: «کلیه قوانین و

مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

حکم، مخصوص خداوند متعال است (أنعام / ۵۷). قوانین الهی بین حق و باطل ذره‌ای از حق تجاوز نمی‌کند و باید در قضاوت‌ها، طبق این قوانین حکم کرد. صاحب جواهر معتقد است با توجه به اشتراک احکام تکلیفی و وضعی بین مسلمین و غیرمسلمین و مکلف بودن کفار به فروع، در ترافع دو ذمی نیز باید طبق احکام اسلام و مطابق «ما أنزل الله» حکم کرد. مقتضای ذمه، عدم تعرض در احکام و روابط داخلی آن‌ها بوده و قاعده الزام نیز فقط بر جواز تناول آنچه مطابق آیین خودشان است، دلالت دارد. هیچ‌یک از این دو بر قضاوت مطابق آیین کفار در دعاوی آن‌ها دلالت ندارد؛ زیرا آیینشان نسخ شده است (نجفی، ۱۳۶۲، ۲۵/۴۱). آن‌که به «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» حکم نمی‌کند اگر امکان آن‌را ندارد، معذور است. اگر قاضی در منصب قضا، پرونده را مسکوت گذاشته یا به بهانه‌های واهی، صلاحیت را از خود سلب می‌کند، هرچند به «غیر ما انزل الله» حکم نکرده، به «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» هم حکم نکرده است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۲۲/۵۲۵؛ نراقی، ۱۴۲۹، ۹۰/۱۷).

فقهای امامیه در لزوم حکم مطابق «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» به روایت امام صادق^(ع) استناد کرده‌اند که فرمود: «هر کس در دعاوی مربوط به دو درهم [پول ناچیز] به غیر ما انزل الله قضاوت کند به قوانین الهی کفر ورزیده است» (کلینی، ۱۴۰۷، ۴۰۸/۷؛ حر عاملی، ۱۴۱۶، ۳۱/۲۷).

طبق آیه «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ»، هر حکمی غیر از احکام اسلام، حکم جاهلیت و ناشی از هوا و هوس‌های جاهلان می‌باشد. حکم جاهلیت عبارت است از هر حکمی که مستند به خدا نبوده و با وحی مطابق نباشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۶۰/۵؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۳۰۵/۱۹). طبق این آیات و روایات، حکم باید طبق قرآن که میهن و فوق کتب آسمانی پیشین است صادر شود. روشن است که قرآن،

نه تنها ارجاع دعاوی مسلمین به قوانین غیراسلامی را اجازه نداده، بلکه قضاوت در دعاوی غیرمسلمانانی را که به رسول خدا مراجعه می‌کنند، مطابق احکام اسلام لازم می‌داند.

۳. رویکرد فقهای مذاهب اهل سنت در حل نزاع دعاوی مسلمین

پیشتر بیان شده که قوانین مدنی کشورهای اسلامی که بر پایه فقه اهل سنت نوشته شده، در صورت حضور عنصر خارجی، بدون توجه به دین افراد، نزاع را به کشورهای متبوع ارجاع داده‌اند (مواد ۱۱ تا ۲۵ ق.م. مصر؛ مواد ۱۸ تا ۲۵ ق.م. عراق؛ مواد ۱۷ و ۱۹ ق.م. افغانستان). در این قسمت، دیدگاه فقهای اهل سنت درباره نهاد صالح در قانون‌گذاری و حکم برای حل دعاوی مردم بررسی می‌شود:

۱-۳. دیدگاه فقهای حنفی: حنفیه معتقدند قاضی نمی‌تواند در صدور حکم برای یک مورد اختلافی، حکمی خارج از دیدگاه فقها صادر کند؛ چون حق، دیدگاه یکی از فقهاست که مطرح شده است. در نتیجه قضاوت مطابق حکم غیر موافق با دیدگاه یکی از فقها، باطل خواهد بود (کاسانی، ۱۴۰۶، ۴/۷). طبق آیه: «بَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص / ۲۶)، قاضی باید مطابق حق حکم کند و حق جز از کتاب و سنت به دست نمی‌آید (بخاری، ۱۴۲۴، ۵/۸). این قدامه بیان می‌دارد: «اگر دعوی یک مسلمان با یک ذمی به قاضی مسلمان ترافع شود، باید بین آن دو طبق حکم اسلام قضاوت شود» (ابن قدامه، ۱۴۱۷، ۱۳ / ۲۵۰). نه تنها در صورت حضور طرف مسلمان باید طبق حکم اسلام قضاوت شود، مطابق آیه «وَأَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ» (مائده/۴۹)، در صورت مراجعه دو ذمی نیز باید طبق حکم اسلام قضاوت شود (ابن قدامه، ۱۴۱۷، ۱۳ / ۲۵۰)؛ زیرا با پذیرش ذمه، به رعایت این دو حکم متعهد شده‌اند. این امر به عمومیت شریعت و مکلف بودن کفار به فروع برمی‌گردد (کاسانی، ۱۴۰۶، ۳۱۱/۲).

ابوحنیفه، ورود قاضی مسلمان به دعاوی دو ذمی را مشروط به رضایت هر دو طرف دانسته و در همین صورت نیز قضاوت در ازدواج بدون شاهد و نکاح در عده را استثنا کرده است (شیبانی، ۱۴۳۳، ۱۰/۲۱۵؛ جصاص، ۱۴۳۱، ۴/۳۴۳). درمقابل، برخی معتقدند ورود قاضی مسلمان به ترافع دعاوی

یکی از اهل کتاب منوط به رضایت طرف مقابل نیست (جصاص، ۱۴۳۱، ۳۴۳/۴؛ کاسانی، ۱۴۰۶، ۳۱۰/۲)؛ زیرا همان‌طور که با اسلام آوردن یکی از زوجین کتابی، آثار آن به دیگری هم سرایت می‌کند، در این مورد هم باید طرف مقابل به حکم قاضی مسلمان گردن نهد (کاسانی، ۱۴۰۶، ۳۱۲/۲).

بیشتر فقهای حنفی در مدارک قضا، ابتدا قرآن و سپس سنت نبوی و اجماع را ملاک دانسته و در صورت فقدان نص و اجماع، اجتهاد قاضی را ملاک صدور رأی بیان کرده‌اند (موصلی، ۱۳۵۶، ۸۳/۲؛ کاسانی، ۱۴۰۶، ۴/۷؛ بخاری، ۱۴۲۴، ۵/۸). طبق آیه «ومن لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الظالمون» (مائده / ۴۵)، باید مطابق شرع حکم کرد، وگرنه نافذ نخواهد بود (ابن عابدین، بی تا، ۲۹۷/۱).

علمای حنفی در لزوم حکم مطابق کتاب خدا در دعاوی که یک مسلمان بین طرفین دعوا حضور دارد، به حدیث ثقلین: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَعِترَتِي» نیز استناد کرده‌اند (سرخسی، ۱۴۱۴/۶۹). طبق مدلول این حدیث، مدرک اصلی حکم قضات، کتاب خدا و سپس سنت رسول خدا می‌باشد. البته طبیعتاً در مواردی که نصی وجود ندارد، قاضی باید اجتهاد کند و از حل دعوا سرباز نزند (سرخسی، ۱۴۱۴ / ۶۹). در این سه مرحله به روایت معاذ بن جبل استناد شده که در آن آمده است: «رسول خدا^(ص) وقتی مرا به یمن فرستاد، فرمود: ای معاذ! چگونه قضاوت می‌کنی؟ نگفتم: طبق آنچه در کتاب خدا آمده است. دوباره پرسید: اگر در کتاب خدای سبحان نیافتی؟ گفتم: به حکم رسول خدا قضاوت می‌کنم. دوباره پرسید: اگر [در سنت من] نیافتی؟ گفتم: با اجتهاد خودم قضاوت می‌کنم. سپس رسول خدا فرمود: حمد و سپاس خداوندی را که فرستاده‌ی رسولش را توفیق داد» (سرخسی، ۱۴۱۴، ۶۹/۱۶؛ موصلی بلدحی، ۱۳۵۶، ۸۸/۲). البته طبق نقل سرخسی، برخی از فقهای حنفی، اجتهاد قاضی در زمان حضور نبی اکرم را نپذیرفته‌اند؛ زیرا با نزول وحی، هر آنچه به آن نیاز بوده، خود پیامبر خدا بیان می‌داشته است (سرخسی، ۱۴۱۴ / ۶۹).

۲-۳. دیدگاه فقهای مالکی: علمای مالکی در این که در صورت تراغ مسلمان و کافر، قاضی باید طبق حکم اسلام قضاوت کند اتفاق نظر دارند (قرافی، ۱۹۹۴، ۱۱۱/۱۰). فقیهان مالکی معتقدند: قاضی براساس آنچه در کتاب خداست حکم می‌کند. اگر حکمی در کتاب خدا یافت نشود، به آنچه از رسول خدا رسیده، حکم می‌کند (قرطبی، ۱۴۰۸، ۲۶۲/۲). طبق فتوای فقهای مالکی، هر کس در دعاوی خود، احکام شریعت والای اسلام را که بر حضرت محمد (ص) نازل شده، ترک کند و به جای آن به شرایع منسوخ دیگر تراغ کند، به اجماع مسلمین کافر می‌باشد (ابن کثیر، بی تا، ۱۳۹/۱۳). وقتی مراجعه به شرایع پیشین، کفر قلمداد شده، وضعیت مراجعه به قوانین صرف بشری روشن خواهد بود!

فقهای مالکی ضمن تصریح به لزوم قضاوت مطابق با حکم اسلام در دعاوی بین یک مسلمان و یک کافر ذمی، در علت آن نوشته‌اند: «شرط عقد ذمه این است که حکم اسلام بر آن‌ها جاری شود، مگر در ازدواجشان. حتی اگر یکی از طرف‌ها کافر حربی باشند، در صورت امکان حکم اسلام جاری می‌شود» (قرافی، ۱۹۹۴، ۱۱۱/۱۰). اگر طرفین دعوا، کافر باشند طبق آیه «فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ» (مائدة/ ۴۲)، در صورتی که خودشان تمایل داشته باشند، مطابق حکم اسلام در دعاوی آن‌ها قضاوت می‌شود (قرطبی، ۱۹۸۰، ۴۸۴/۱؛ قرافی، ۱۹۹۴، ۱۱۱/۱۰). البته در احکام جزایی مانند قطع طریق، همواره طبق حکم اسلام قضاوت می‌شود؛ چه یکی از آن‌ها مسلمان باشد و چه نباشد (قرافی، ۱۹۹۴، ۱۱۱/۱۰).

۳-۳. دیدگاه فقهای شافعی: فقهای شافعی به صراحت بیان داشته‌اند که در تحاکم یک مسلمان با ذمی، حتماً باید قاضی مسلمان دعوا را مطابق قانون اسلام (مائدة/ ۴۹ و ۴۲) حل و فصل کند؛ زیرا برای مسلمان جایز نیست که دعاوی خود را نزد قاضی کافر مطرح کند (عمرانی، ۱۴۲۱، ۲۸۵/۱۲). شافعی معتقد است حکم و قضاوت باید طبق عدل صورت بگیرد و طبق آیه: «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (مائدة/ ۴۹)، عدل، همان تبعیت کردن از احکامی است که در قرآن نازل شده است (شافعی، ۱۴۰۳، ۹۸/۷). ماوردی نیز با استناد به آیه: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ» (شوری/ ۱۰) معتقد است حکم باید مطابق نص قرآن باشد (ماوردی، ۱۴۱۹، ۵۳/۱۶). در قضاوت مطابق حق، ابتدا باید

طبق کتاب خدا و سپس مطابق سنت رسول خدا (ص) حکم شود و قاضی در هیچ صورتی حق مخالفت با این دو را ندارد. قضاوت بر خلاف این دو، گناه بوده و حکم صادر شده باطل خواهد بود. اگر نصی در این دو یافت نشود قاضی باید به اجتهاد خودش عمل کند (شافعی، ۱۴۰۳، ۹۸/۷؛ بغوی، ۱۴۱۸، ۱۶۸/۸).

در لزوم حکم طبق قوانین اسلام در دعوی یک مسلمان و ذمی به روایت نبوی: «الإسلام یعلو ولا یعلی» نیز استناد شده است. در نتیجه، باید حکم اسلام محترم دانسته شده و بر سایر قوانین غلبه کند (رویانی، ۲۰۰۹، ۳۰۲/۹). حتی اگر قاضی مسلمان بخواهد دعوی دو کافر ذمی را حل و فصل کند با استناد به آیه: «وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (مائده/۴۹)، باید طبق کتاب خدا و سنت نبوی حکم کند، نه مطابق تورات و انجیل (نووی، ۱۴۱۲، ۱۵۵/۷؛ اشیلی، ۱۴۱۷، ۴/۴۱۴).

۴-۳ دیدگاه فقهای حنبلی: فقهای حنبلی معتقدند قاضی موظف است مطابق «ما أنزل الله» حکم کند و نباید خارج از چارچوب احکام اسلامی قضاوت کند (بهوتی، ۱۴۲۱، ۳۱/۱۵؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸، ۱۵۴/۸؛ ابن نجار، ۱۴۲۹، ۲۰۳/۱۱). این فقها در دعوی دو ذمی نیز با استناد به آیات: «فَلِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ... وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (مائده/۴۲) و «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده/۴۴) معتقدند باید مطابق حکم اسلام بین آن دو قضاوت شود (ابن عثیمین، ۱۴۲۲، ۲۳/۱۱؛ ابن قدامه، ۱۴۱۷، ۳۱۸/۱۲؛ زرکشی، ۱۴۱۳، ۳۰۴/۶؛ بغدادی، ۱۴۱۴، ۱۲۳؛ عاصمی، ۱۳۹۷، ۳۱۸/۴). پیامبر خدا نیز در قضاوت بین غیر مسلمانان، مطابق شریعت اسلام عمل می کرده است (ابن قدامه، ۱۴۱۷، ۳۱۸/۱۲). اگر قضا بر طبق احکام غیر اسلامی بر رسول خدا جایز بود، برای دیگران هم جایز می شد (ابن قدامه، ۱۴۰۳، ۶۳۱/۱۰). در این صورت، اگر دعوی یک مسلمان با ذمی مطرح شود، به طریق اولی باید مطابق احکام اسلامی قضاوت شود (ابن قدامه، ۱۲، ۳۱۸/۱۴۱۷، ۴؛ عاصمی، ۳۱۸/۱۳۹۷، ۴؛ چه حق با ذمی باشد و چه با مسلمان (هاشمی، ۱۴۱۹، ۴۹۳). در علت این دیدگاه بیان داشته اند که فلسفه صدور رأی قضایی در دعوی، رفع ظلم از

طرفین دعوا می‌باشد. از این‌رو، در قرآن کریم به حکم به قسط و حق امر شده است. این امر مستلزم ورود قاضی و صدور حکم مطابق قوانین اسلام است (ابن‌قدامه، ۱۴۰۳، ۶۳۱/۱۰). بنابراین قاضی حق ارجاع دعاوی مسلمین به دادگاه غیرمسلمین را نخواهد داشت.

۴. وجوه افتراق و اشتراک قواعد حل تعارض کشورهای اسلامی با فقه مذاهب

در مقدمه مقاله و مفاهیم بیان شد که قواعد حل تعارض کشورهای اسلامی بیان داشته‌اند که اگر در دعوایی که در کشور اسلامی رخ داده و ترافع به دادگاه اسلامی صورت می‌گیرد عنصر خارجی که تابعیت کشور دیگری را دارد حضور داشته باشد، قاضی دادگاه اسلامی صلاحیت قضاوت در آن دعوا را ندارد و با احاله طرف یا طرفین به قانون دولت مطبوع خود، حل و فصل دعوا در دادگاه کشور خارجی صورت می‌گیرد، هرچند عنصر خارجی مسلمان بوده و تبعه کشور غیرمسلمان مثل انگلیس یا سوئیس باشد. تقریباً همه کشورهای اسلامی چنین قواعد حل تعارضی داشته و نزاع مربوط به عنصر خارجی را در دادگاه اسلامی قابل حل نمی‌دانند.

روشن است که این قواعد در تعیین دادگاه صالح فقط به تابعیت طرفین دعوا نظر داشته‌اند. فقه مذاهب هیچ اشتراکی با محتوای این قوانین نداشته و آن‌ها را باطل می‌دانند. نه تنها اگر یکی از دو طرف دعوا، مسلمان باشد قاضی باید دعوا را طبق قوانین اسلام حل کند، بلکه اگر دو ذمی به دادگاه اسلامی ترافع کنند بیشتر مذاهب فقهی معتقدند که آن دعوا باید طبق قوانین اسلام قضاوت شود.

نتایج

نتایجی که از مطالب ارائه شده در متن مقاله قابل استخراج است، عبارت‌اند از:

۱. قواعد حل تعارض کشورهای اسلامی بیان می‌دارد که اگر فردی غیربیگانه، در امور مربوط به احوال شخصیه به دادگاه کشور اسلامی مراجعه کند، دادگاه باید او را به قانون دولت متبوع خودش برگرداند؛ زیرا در صورت حضور عنصر خارجی در نزاع، قانون دولت متبوع حاکم خواهد بود.

۲. در این قواعد حل تعارض، هیچ توجهی به دین و مذهب طرفین دعوا نشده و از تأثیر مسلمان بودن هر دو طرف یا یکی از آن‌ها در این مواد قانونی به صورت اخراج حکمی از باب تخصیص ماده یا خروج موضوعی از باب تخصص، سخنی به میان نیامده است.

۳. هرچند در احاله درجه اول، اگر دولت متبوع، نزاع را دوباره به دادگاه کشور اسلامی برگرداند، این مشکل رفع می‌شود، ولی اصل اولی در حل دعوی، عدم جواز ترافع به طاغوت است که منشأ قوانین آن، غیر آسمانی است.

۴. از منظر فقه اسلامی و مستند به اتفاق آرای فقهای مذاهب با استناد با آیات متعددی از قرآن مبنی بر لزوم قضاوت مطابق ما انزل الله (آیات ۴۴ و ۴۵ مائده درباره تورات: « وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ » و « وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ » و آیه ۴۷ مائده درباره انجیل: « وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ »)، ارجاع نزاع افراد مسلمان دارای تابعیت کشور غیراسلامی، به دادگاه غیراسلامی، جایز نیست و ترافع مسلمین باید طبق احکام اسلامی حل و فصل شود؛ زیرا ارجاع به حکم غیراسلامی، ارجاع به طاغوت است.

۵. قوانینی که بدون توجه به شرایع آسمانی وضع می‌شوند در واقع، کتب الهی را کنار انداخته و شرایع آسمانی را باطل می‌دانند. انسان سعادت‌مند کسی است که به افرادی که خلاف شرع و قوانین الهی فرمان می‌دهند، بی‌اعتنا باشد. البته به‌خاطر دلالت آیات قرآنی، بیشتر فتاوی فقهای مذاهب پیرامون دعوی دو ذمی با یکدیگر صادر شده است.

۶. اگر دادگاه اسلامی در دعوی دو ذمی با یکدیگر، مکلف به حل دعوا مطابق احکام اسلام باشد، در دعوی یک مسلمان با ذمی یا دو مسلمان با یکدیگر، به طریق اولی مکلف خواهد بود طبق احکام اسلامی، ترافع آن دو را حل و فصل کند.

۷. از نظر اسلام، مرز حقیقی برای حاکمیت قوانین، مرزهای اعتقادی برخاسته از قوانین آسمانی است. بنابراین دین افراد در تعیین دادگاه صالح، مدنظر قرار بگیرد؛ چراکه فراتر و پیشتر از مفاهیمی چون تابعیت و اقامت، اعتقاد دینی افراد، قانون حاکم بر روابط آنها را مشخص می‌کند.

۸. در روایات متعددی در شرایط قضاوت درست، غیر از صدور حکم مطابق حق، علم به صدور حکم مطابق حق هم لازم دانسته شده است. روشن است که حکم حق، فقط احکام اسلامی است. حال در ارجاع نزاع دو مسلمان به دادگاه غیراسلامی، چگونه علم به صدور حق به دست می‌آید؟

۹. این اشکال وجود دارد که ممکن است دولت‌های غیراسلامی نسبت به تبعه مسلمان در کشور خودشان، اجازه استناد به قانون کشور اسلامی خودش را ندهند و در نتیجه، مقررات اسلام راجع به این شخص نقض شود. در چنین مواردی، چون اشکال در قانون‌گذاری کشور اسلامی نبوده و صرفاً محدودیت برای فردی از مسلمانان ایجاد شده، هیچ تعارضی بین وضع قوانین موضوعه کشور اسلامی و فقه اسلام رخ نداده است. مسلمانان هم برای خروج از عواقب این کار و دچار نشدن به محدودیت در اجرای احکام اسلامی، باید در انتخاب محل سکونت خود دقت کافی را داشته باشند؛ زیرا تکالیف دینی با صرف محدودیت‌های دولت‌ها، برطرف نمی‌شود، همان‌طور که این چالش، سالیان دراز درباره منع از حجاب اسلامی در دولت‌های غربی وجود دارد.

۱۰. پیرامون ارتباط مسأله تحقیق با قاعده الزام باید گفت: مراد قاعده الزام، مشروعیت دادن به رفتارهای اهل کتاب (نجفی، ۱۳۶۲: ۸۹/۳۲) یا سایر فرقه‌های مخالف از مسلمانان در چارچوب احوال شخصی آنهاست: «إلزام المخالفین بما ألزموا به أنفسهم». در نتیجه الزام باید این‌گونه تعریف شود: ترتیب آثار وضعی بر افعال هر صاحب دینی، براساس موازین همان دین. قاعده الزام می‌گوید: هر قانون و عقیده‌ای را که ملت مذهبی غیرمسلمان برای خود تثبیت شده می‌داند، بایستی نتایج مطلوب از آن قانون را درباره آن ملت برای همان ملت پذیرفته و نتیجه مفروض را به رسمیت بشناسیم.

۱۱. مسأله این تحقیق با قاعده الزام تمایز جوهری دارد؛ زیرا قاعده الزام در تعامل مسلمین با افراد ادیان دیگر است، ولی مسأله این تحقیق در قضاوت و حل ترافع مسلمانان توسط قضات دادگاه‌های

اسلامی. به عبارتی، عنصر اصلی قاعده حل تعارض در بیگانه بودن، تابعیت کشور دیگر داشتن است، هر چند مسلمان باشند، ولی عنصر قاعده الزام، غیرمسلمان بودن طرف مقابل است.

پیشنهاد

با توجه به دیدگاه اجماعی فقیهان مذاهب اسلامی مبنی بر لزوم قضاوت قاضی مسلمان در دعاوی مسلمانان، پیشنهاد می‌شود قواعد حل تعارض کشورهای اسلامی مورد بازبینی و به این شکل اصلاح شود: «در صورتی که عنصر خارجی حاضر در دعوی، مسلمان باشد، در احوال شخصیه، دادگاه اسلامی باید دعوی مطرح شده را مطابق احکام مقدس دین اسلام حل و فصل کند».

منابع

قرآن کریم.

ابن تیمیه حرانی، أحمد بن عبدالحلیم. (۱۴۱۶ق). *مجموع الفتاوی*. محقق: عبدالرحمن بن محمد. المدینه النبویه: مجمع الملك فهد.

ابن رشد قرطبی، محمد بن أحمد. (۱۴۰۸ق). *مقدمات الممهدات*. محقق: حجی. بیروت: دارالغرب الإسلامی.

ابن عابدین، محمدآمین بن عمر. (بی تا). *العقود الدریه*. بی جا: دارالمعرفه.

ابن عثیمین، محمد بن صالح. (۱۴۲۲ق). *الشرح الممتع علی زاد المستقنع*. بی جا: دار ابن الجوزی.

ابن قدامه حنبلی، عبدالله بن أحمد. (۱۴۱۷ق). *مغنی*. محقق: محمد الحلو. ریاض: دار عالم الکتب.

ابن قدامه حنبلی، عبدالله بن أحمد. (۱۴۱۴ق). *الکافی فی فقه الإمام أحمد*. بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابن قدامه مقدسی، عبدالرحمن بن ابی عمر. (۱۴۰۳ق). *الشرح الکبیر*. بیروت: دارالکتب العربی.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (بی تا). *البدایه والنهایه*. محقق: شبیری. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

ابن مفلح، إبراهيم بن محمد. (۱۴۱۸ق). *المبدع فی شرح المقنع*. بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابن نجار حنبلی، محمد بن أحمد بن عبد. (۱۴۲۹ق). *معونه أولی النهی*. مکه مکرمه: مکتبه الأسدی.

اشبیلی شافعی، أحمد بن فرح. (۱۴۱۷ق). مختصر خلافيات البيهقي. تحقيق: ذياب عبدالكريم. رياض: مكتبة الرشد.

الماسي، نجاد علي. (۱۳۸۷ش). حقوق بين الملل خصوصي. تهران: ميزان.

باريكلو، علي رضا. (۱۳۸۷ش). اشخاص و حمايت هاي حقوقي آنان. تهران: مجد.

بخاري حنفي، محمود بن أحمد. (۱۴۲۴ق). المحيط البرهاني في الفقه النعماني. محقق: سامي الجندی. بيروت: دارالكتب.

بغدادی حنبلي، أحمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). أحكام أهل الملل والردة. تحقيق: كسروي. بيروت: دارالكتب العلمية.

بغوي، حسين بن مسعود. (۱۴۱۸ق). التهذيب في فقه الإمام الشافعي. محقق: عادل أحمد. بيروت: دارالكتب العلمية.

بهوتي حنبلي، منصور بن يونس. (۱۴۲۱ق). كشف القناع عن الإفتناع. رياض: وزارة العدل.

جصاص، أحمد بن علي. (۱۴۳۱ق). شرح مختصر الطحاوي. بي جا: دار البشائر.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹ش). تسنيم. قم: اسراء.

حلي، علامه، حسن بن يوسف. (۱۴۱۹ق). قواعد الأحكام. قم: النشر الإسلامي.

روياني، عبدالواحد بن إسماعيل. (۲۰۰۹م). بحر المذهب. محقق: فتحي. بيروت: دارالكتب العلمية.

زرکشي مصري، محمد بن عبدالله. (۱۴۱۳ق). شرح الزرکشي. بي جا: دار العبيكان.

سرخسي، محمد بن أحمد. (۱۴۱۴ق). المبسوط. بيروت: دار المعرفة.

سلجوقي، محمود. (۱۳۸۸ش). بايسته هاي حقوق بين الملل خصوصي. تهران: ميزان.

شافعي، محمد بن إدريس. (۱۴۰۳ق). الأم. بيروت: دارالفكر.

شهيد ثاني، زين الدين بن علي. (۱۴۴۲ق). الروضة البهية. قم: مجمع الفكر الإسلامي.

شيباني، محمد بن الحسن. (۱۴۳۳ق). الأصل. بيروت: دار ابن حزم.

شيخ حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ق). وسائل الشيعه. قم: آل البيت.

- طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین. (۱۳۹۰ق). *المیزان*. بیروت: موسسه‌ی علمی.
- عاصمی حنبلی، عبدالرحمن بن محمد. (۱۳۹۷ق). *حاشیه‌ی الروض المربع*. بی‌جا: بی‌نا.
- عزیمی بکری، محمد. (۱۹۹۹م). *موسوعه‌ی الفقه والقضاء فی الاحوال الشخصیه*. مصر: دار محمود.
- عمرانی شافعی، یحیی بن اَبی‌الخیر. (۱۴۲۱ق). *البیان*. جدّه: دارالمنهاج.
- قانون مدنی ایران.
- قانون مدنی افغانستان.
- قانون مدنی سوریه.
- قانون مدنی عراق.
- قانون مدنی مصر.
- قرافی، أحمد بن إدريس. (۱۹۹۴م). *الذخیره*. بیروت: دارالغرب الإسلامی.
- قرطبی، یوسف بن عبدالله نمری. (۱۹۸۰م). *الكافی فی فقه أهل المدینة*. ریاض: مکتبه‌ی الریاض.
- کاسانی، أبویکر بن مسعود. (۱۴۰۶ق). *بدائع الصنائع*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۴۰۷ق). *کافی*. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- ماوردی، علی بن محمد. (۱۴۱۹ق). *الحاوی الکبیر*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). *شرائع الإسلام*. قم: اسماعیلیان.
- محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). *جامع المقاصد*. قم: آل‌البيت.
- موصلی بلدحی، عبدالله بن محمود. (۱۳۵۶ق). *الاختیار لتعلیل المختار*. قاهره: الحلبي.
- نجفی، محمدحسن. (۱۳۶۲ش). *جواهرالکلام*. محقق: قوجانی. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نراقی، احمد. (۱۴۲۹ق). *مستندالشیعه*. بیروت: آل‌البيت.
- نصیری، محمد. (۱۳۹۴ش). *حقوق بین‌الملل خصوصی؛ کلیات، تابعیت، اقامتگاه*. تهران: آگاه.
- نووی، یحیی بن شرف. (۱۴۱۲ق). *روضه‌ی الطالبین وعمده‌ی المفتین*. دمشق: المکتب الإسلامی.

هاشمی، محمد بن أحمد. (۱۴۱۹ق). *الإرشاد إلى سبيل الرشاد*. بی جا: الرسالة.

